**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021005**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در کفایه در مورد انشاء و وجود انشائی جاهای دیگر هم صحبت کرده که حالا دیگر عبارت‌های بقیه را نمی‌خوانم مراجعه بفرمایید، ماحصل معنایی که مرحوم صاحب کفایه دارد این هست که به وسیلۀ صیغ انشائیه ما یک وجود انشائی برای شیء حاصل می‌شود و این وجود انشائی یک نحو وجودی هست غیر از وجود خارجی و وجود ذهنی و تعبیر ایشان این هست که به مجرد فرض فارض هم نیست، در لابلای فرمایشات ایشان در فوائد هم نکاتی را ایشان متذکر می شود که از این نکات معلوم می‌شود که ایشان اوّلاً تذکر می‌دهند که این وجود انشائی فقط در مورد امور اعتباری مثل زوجیت، ملکیت، مطلقه بودن نیست، در امور حقیقی و صفات حقیقی مثل تمنّی، ترجی، طلب هم این انشاء معنا دارد و اینها هم وجود انشائی می‌توانند بگیرند و وجود انشائی اینها در مورد خداوند معنا دارد، لیت، لعل که در قرآن به کار می‌رود در معنای وجود انشائی لیت و وجود انشائی تمنّی و وجود انشائی ترضّی به کار می‌رود، تمنّی و ترضی به عنوان یک صفت حقیقی برای خداوند سبحان معقول نیست ولی تمنّی و ترضّی انشائی صحیح است و اشکالی ندارد، این یک مطلب که اختصاص ندارد به امور اعتباری، در امور حقیقی هم وجود انشائی تصویر می‌شود. نکتۀ دوم این که در همینجای کفایه هم هست و از عبارتی که از کفایه خواندیم استفاده می‌شود و از عبارت‌های فوائد هم تصریح می‌کند که لازم نیست که حتما یک اعتبار عقلایی یا اعتبار شرعی بر صیغ انشائی مترتب بشود، قوام معنای صیغ انشائی به ترتب اعتبار عقلایی نیست، بنابراین مثلا در صیغ مکرر شما زوّجتُ را وقتی تکرار می‌کنید دو بار به کار می‌برد، مرسوم هست دیگر، خیلی وقت‌ها در ازدواج یک بار آن صیغه را نمی‌خوانند، صیغه‌های مکرر را می‌خوانند، همۀ این صیغه‌ها انشاء هست نه آن اوّلی فقط انشاء باشد. در صیغ مکرر اینجا انشاء تحقق دارد و این را آنجا اشاره کردند. لازم نیست اثر بار بشود، اثر یعنی آن، حالا اعتبار شرعی یا اعتبار عرفی بر صیغ انشائی بار شود، چون موضوع صیغ انشائی وجود انشائی هست و وجود انشائی قوامش به آن ترتب اثر نیست، ممکن این شخصی که انشاء می‌کند یک کار لغوی انجام بدهد، کار بی‌فایده‌ای انجام بدهد ولی بی‌فایده بودن چیزی و عدم تحقق انشاء شیء آخر. مرحوم آخوند در بحث معانی مختلف امر هم همین مطلب را متعرض می‌شوند که معانی مختلفی که برای امر ذکر شده نمی‌دانم تاجیز و تسخیر و تحکم و این معانی مختلفی که در کتب ادبی برای امر ذکر شده این معانی مختلف معانی امر نیستند، امر در طلب انشائی به کار می‌رود، مدلول امر هم طلب انشائی هست و اینها دواعی امر هستند و الا همه‌شان حتی در مواردی که طلب حقیقی هم نیست و آن صفت نفسانی وجود ندارد در آنجا هم معنای امر همان معنایی هست که در مواردی که طلب حقیقی از متکلم سر زده. این حالا چکیدۀ بحث‌هایی هست که مرحوم آقای آخوند اینجا دارند.

مرحوم آقای روحانی در بیان حقیقت انشاء ۴ احتمال ذکر می‌کند و این ۴ احتمال را بررسی می‌کند، تکیۀ اصلی‌اش در این بررسی‌ها به دو احتمال هست، ۴ احتمالی که ذکر می‌کند یک احتمال کلام مرحوم آخوند است که احتمال اوّل هست، احتمال دوم کلام مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی هست، احتمال سوم کلام مشهور هست و احتمال چهارم کلام مرحوم آقای خویی هست. در کلام مرحوم آقای اصفهانی مفصل بحث می‌کند که ما اصلا نه وارد به بحثش می‌شویم و نه نقدهایی که ایشان وارد می‌کنند، به همان بحث‌هایی که ایشان کردند بسنده می‌کنیم. عمدتا محور بحث را مقایسه‌ای که ایشان بین کلام مرحوم آخوند و کلام مشهور انجام دادند قرار می‌دهیم، اوّلا یک توضیحاتی ایشان در فرق بین این دو تا دارند، توضیحات مفیدی است و بعد هم در مقام بحث برمی‌آیند که کدام یک از اینها درست هست و کدام یک از اینها درست نیست. ایشان البته در متن کلام مشهور را نهایتا تقویت می‌کنند ولی در حاشیه که برای دوره‌های بعد هست یک معنایی پنجمی را قبول می‌کنند که این معنای پنجم به معنای مرحوم آخوند نزدیک‌تر از معانی دیگر است ولی به هر حال معنای پنجم است، غیر از آن معانی است، حالا یکی یکی در مورد اینها صحبت می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند که معنای صاحب کفایه، صاحب کفایه اینجور مطرح می‌فرمایند که انشاء عبارت از این هست که ما آن مُنشاء را در نفس الامر ایجاد کنیم، ولی مشهور می‌گویند که یک سری اعتبارات عقلایی وجود دارد انشاء این هست که ما کاری می‌کنیم که آن اعتبار عقلایی تحقق پیدا کند، اینجا یک اعتباری که، حالا مرحوم آقای روحانی کلام مرحوم آقای آخوند را در مورد وجود انشائی می‌گوید وجود انشائی از سنخ اعتباریات است، در واقع ایشان اینجوری می‌خواهند بگویند که مرحوم آخوند می‌گویند ما یک اعتباری داریم که به وسیلۀ مُنشا تحقق پیدا می‌کند، این اعتبار احیانا موضوع هست برای یک اعتبار عقلایی یا شرعی. بنابراین به دو اعتبار ایشان قائل هست، یک اعتبار مُنشا و یک اعتبار عرفی یا شرعی. ولی مشهور نه فقط یک اعتبار قائل هستند و کار منشاء را فقط موضوع‌سازی برای اعتبار عقلایی قائل هستند، می‌گویند اعتبار عقلایی به وسیلۀ منشاء موضوع‌دار می‌شود و الا خود منشأ یک اعتبار شخصی خاصی را ایجاد نمی‌کند. البته در حاشیه نهایتا ایشان به همین اعتبار شخصی می‌رسد که مربوط به دوره‌های بعد ایشان هست، حالا آنها را کلام متن را اوّلا بیان کنیم بعد برویم به حرف‌هایی که ایشان در حاشیه زدند. ایشان اینجوری توضیح می‌دهند، می‌گویند که در عالم اعتبار عقلایی یک معنای اعتباری وجود دارد که به وسیلۀ انشاء آن معنا ایجاد می‌شود، بنابراین فالانشاء هو تسبیب باللفظ الی الاعتبار العقلایی للمعنی. بنابراین یک جهت مشترک با کلام مرحوم آخوند دارند آن این است که یک ایجاد معنایی در انشاء هر دو قائل هستند به نحو وجودی که آن نحو وجود از عالم لفظ و معنا و خارج و ذهن و اینها خارج است یک عالم دیگری است، ولی آن عالم دیگر حالا ایشان نمی‌کند حالا من تعبیر می‌کنم مرحوم آخوند یک عالم اعتبار شخصی قائل هست، نفس الامر یعنی همان یک نوع اعتبار شخصی قائل هست ولی مشهور همچین مطلبی را قائل نیستند. حالا من این که آیا این نسبت به مشهور درست هست یا درست نیست را الآن در مقام بیان نیستم، من فعلا می‌خواهم کلام مرحوم آقای روحانی را بیان کنم، ایشان می‌فرمایند که ثمرۀ این دو تا مطلب این است، ثمرۀ فقهی دارد، یک بحثی آقایان دارند که در بحث تعلیق که آیا می‌شود انشاء معلق کرد، انشاء تعلیقی؟ مرحوم شیخ می‌فرماید آن جایی که معلق علیه مما یتوقف صحة العقد علیه آنجا اشکالی ندارد، و ایشان می‌گوید اصلا این تعلیق قهرا حاصل است، یعنی فرض کنید من اگر بگویم ان کان هذا ملکا لی فقد ملّکتک، اگر ملک من باشد آن را تملیک. تملیک برای این که واقعا تملیک باشد باید ملک من باشد که بتوانم تملیکش کنم دیگر و الا آن معنا ندارد چیزی که ملک من نیست آن را تملیک کنم. این تعلیق قهری است، چون تملیک می‌خواهید چه کار کنید؟ شما می‌خواهید، حالا آقای روحانی می‌گویند این بحث تملیک قهری و امثال اینها در جایی هست که ما مسلک مشهور را داشته باشیم، طبق مسلک مشهور چون ما داریم تسبیب به لفظ به اعتبار عقلایی یا اعتبار شرعی را انجام می‌دهیم انشاء التسبیب اللفظ الی الاعتبار الشرعی، البته ایشان شرعی را ندارند همه‌اش عقلایی دارد من حالا شرعی را اضافه می‌کنم. اعتبار عقلایی دارد، خب اگر یک چیزی در اعتبار عقلایی دخالت داشت مقوم اعتبار عقلایی او بود قهرا آن تعلیق قهری است دیگر، چون ما می‌خواهیم آن اعتبار عقلایی تحقق پیدا کند، اعتبار عقلایی بر فرض این هست که یک امر خاصی را تحقق پیدا کند، مثلا ملکیت من باشد تا تملیک غیر کنم. تملیک باید مسبوق به ملکیت مملک باشد، ولی اگر انشاء فعل مُنشا باشد، اعتبار مُنشا باشد، خب مُنشا ممکن است یک چیزی که ملکش هم نیست اعتبار کند دیگر. معلق نیست اعتبار مُنشا بر این که آن ملک من باشد، آن تعلیق قهری آنجا معنا ندارد. البته این را داشته باشید، آقای روحانی بعدا مسلک مشهور را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که عملا این ثمره از بین می‌رود، مسلک مشهور تفسیری که برایش می‌کند این اثر را از بین می‌برد، حالا توضیح می‌دهم که در پاسخ بعضی از اشکالاتی که به مسلک مشهور هست، مسلک مشهور را یک نوع تطویر حالا تعبیر بکنم، دگرگون می‌کند و به گونۀ دیگری این مسلک را تبیین می‌کند نتیجۀ آن تطویر از بین رفتن این ثمرۀ فقهی هست و نتیجه‌اش این هست که حتی در مواردی که طبق مسلک مشهور هم تعلیق قهری معنا نداشته باشد با بیانی که ایشان بعدا دارد، حالا این را داشته باشید. آقای روحانی می‌فرمایند که دو تا اشکال در مسلک مشهور شده. اشکال اوّل این هست که انشاء اختصاص به امور اعتباری ندارد، در امور حقیقی هم انشاء معنا دارد، انشاء اگر تنها اختصاص داشت به امور اعتباری خب ما ممکن بود بگوییم که تسبیب برای تحقق آن امر اعتباری، ولی در امور از صفت‌های حقیقی مثل تمنی، ترجی، طلب استفهام اینها انشائش معنا دارد و همۀ آقایان اینها را انشاء می‌دانند بنابراین وقتی اینها انشائش معنا داشته باشد آن مسلک مشهور نمی‌تواند آن را توضیح بدهد. من حالا همینجا یک گریز بزنم فکر می‌کنم این که آقایان مثلا در طلب و استفهام آنها را از انشائات دانستند مشهور همینجوری هست دیگر، اینها را از انشائات دانستند خود همین معنایش این است که انشاء را اینجوری که ایشان تفسیر می‌کند تفسیر نمی‌کنند. چون این که در امور حقیقی انشاء به معنایی که ایشان تفسیر می‌کند مثل طلب و استفهام معنا ندارد خیلی روشن است، حالا تمنی و ترجی را کار ندارم، آن را خیلی رویش چیز ندارم ولی طلب و استفهام را این که از امور انشائی هستند و جملات استفهامی انشاء هستند و جملات طلبی انشاء هستند خب این خیلی روشن است آقایان این را می‌گویند، اگر انشاء آن تفسیری که اینها می‌کنند ایشان به مشهور نسبت می‌دهد نباید اینجور باشد، این که باید مراجعه کرد من احتمال می‌دهم که مسلک مشهور همین مسلک مرحوم آخوند باشد نه مسلک دیگری و اینها جدای از آن نباشد. بنابراین به هر حال مسلکی که آقای روحانی به مشهور نسبت می‌دهد با مسلک مرحوم آخوند، یعنی مسلکی که به مشهور نسبت می‌دهند دو تا اشکال دارد که البته این اشکالات به مسلک مرحوم آخوند وارد نمی‌شود. یکی این که طبق مسلک مشهور باید انشاء اختصاص داشته باشد به امور اعتباری در حالی که عدم اختصاص انشاء به امور اعتباری واضح است. مطلب دوم این که اگر جایی آن اعتبار عقلایی وجود نداشته باشد و در آنجا باید بگوییم انشاء تحقق پیدا نمی‌کند در حالی که خیلی جاها انشاء هست ولی آن اثر عقلایی نیست همه هم این را انشاء می‌دانند، بعد مثال‌هایی می‌زند، یکی همین انشاء مکرر، صیغ متکرره که مرحوم آخوند هم بهش اشاره کردند. یکی بیع غاصب، بیع غاصب خب شرعا اثر ندارد عقلاءً ولی انشاء صدق می‌کند. بیع فضولی، با علم به عدم لحوق اجازه این اثر ندارد. بیع غیر مقدور تسلیمه عادةً، حالا تسلیم یا تسلم چون یک بحثی هست در بحث بیع آن چیزی که شرط هست تسلیمه، قدرت بر تسلیم شرط است یا قدرت مشتری بر تسلم هم کافی هست. بالأخره آن چیزی که نه بایع قدرت بر تسلیم دارد نه مشتری قدرت بر تسلم دارد، من پرنده‌های روی هوا را دارم می‌فروشم ملک من بوده ولی رفتم در آسمان نه من می‌توانم بگیرم نه مشتری می‌تواند آنها را بگیرد. سایر موارد، معاملۀ غرریه، معاملاتی که اثر برش بار نمی‌شود خلاصۀ کلام، آن انشائاتی که بر این انشاء اثر بار نمی‌شود، حالا یا به خاطر این که یک انشاء مشابهی وجود دارد که آن انشاء مشابه منشأ اثر هست یا به خاطر این که نه یک شرایطی در ترتب اثر وجود دارد که این انشاء آن شرایط را دارا نمی‌باشد.

این دو تا اشکال به مبنای مرحوم آخوند وارد نمی‌شود چون مرحوم آخوند انشاء را تسبیب باللفظ الی الاعتبار العقلایی نگرفته، یک اعتبار شخصی قائل هست که در این موارد اعتبار شخصی در امور حقیقی هم تصویر دارد، و در جایی که اعتبار عقلایی نیست هم اعتبار شخصی هست ولو اعتبار عقلایی اعتبار شرعی نباشد، این محصل اشکال. بعد ایشان می‌فرماید که از جهت اوّل آن اشکال اوّل را بعضی‌ها اینجوری پاسخ دادند، در حاشیه نوشته آشیخ هادی تهرانی پاسخ دهنده است که معنای انشاء استعمال لفظ در معنا به قصد ایجاده نیست، بلکه استعمال لفظ در معنا لا بقصد الحکایة است، همین مقدار که به قصد حکایت نباشد این انشاء هست، آقای روحانی اینجا توضیح ندادند که این مطلب را پذیرفتند اشکال دارد، اشکال ندارد امثال اینها، ولی نهایتا در آخرهای بحث به نظر می‌رسد که این پاسخ را نپذیرفتند چون می‌گویند این اشکال باقی می‌ماند، اشکال از این جهت باقی می‌ماند. ولی به نظر می‌رسد که این چه جوابی است، به هر حال کسی که لفظ را در یک معنا استعمال می‌کند یک انگیزه‌ای دارد، یک داعی‌ای دارد دیگر، قصد اخبار ندارد قصدش چی است؟ همینجوری لقلقۀ لسان است؟ همین که لفظ را به کار ببرند قصد حکایت، من قصد حکایت نداشته باشم، قصد آواز خواندن داشته باشم، این لفظ را به کار ببرم تازه انشاء می‌شود؟ حالا اوّلا مرادتان از قصد اگر این باشد که اصلا هیچگونه انگیزه‌ای انداشته باشد که اصلا استعمال یک فعلی از افعال اختیاری انسان است، این فعل از افعال اختیاری انسان بالأخره یک چیزی باید داشته باشد، اگر می‌گویید که مثلا انگیزه‌های یعنی یک ابهامی اینجا هست حالا اگر به قصد آواز خواندن این لفظ را در معنا انسان استعمال کند این کافی است برای این که انشاء بشود، این چیزها نیست که، بنابراین مجرد این که ما بقصد الایجاد را حذف کنیم بگوییم لا بقصد الحکایة مشکلی را حل نمی‌کند. شاید وضوح عدم صحت هذا البیان باعث شده بوده که ایشان دیگر وارد بیانش نشود و در آخر بحث اصلا این اشکال را به یک معنا مستحکم می‌داند. اما اشکال از جهت دوم را ایشان اینجوری جواب می‌دهد، می‌گوید در صیغ مکرره اگر آن مُنشاء ما قابلیت تأکید و شدت داشته باشد خب مشکلی نیست، خب هر انشاء تأثیر دارد در آن مرتبۀ شدت شیء، در اصل شیء تأثیر ندارد، در مرتبۀ شیء و تأکد شیء و شدت شیء و همین مقدار کافی هست برای این که انشاء صدق کند. اگر نه ما لا یقبل التأکید و الشدة نباشد می‌گوییم نه انشاء نیست، دیگر مشکلی ندارد. ببینید بحث سر این است که مرحوم آخوند می‌گوید یک سری وجدانیاتی داریم این بیان مرحوم آخوند این است حالا من اینجوری تعبیر کنم آن این است که مرحوم آخوند می‌خواهند بفرمایند که متکلم در جایی که این صیغه را بار اوّل به کار می‌رود و یا بار دوم به کار می‌برد اینها یک گونه به کار می‌برد، یک مدل استعمال است، همچنان که در صیغۀ اوّلی انشاء می‌کند صیغۀ دوم هم مثل همان است ما وجدانا می‌فهمیم که تکرارها باعث نمی‌شود که این انشاء صدق نکند، بنابراین این که شما می‌فرمایید می‌گوییم انشاء نیست وجدانا اینجور نیست، یعنی یک سری وجدانیات را مرحوم آخوند می‌خواهد اینجا تبیین کند آن وجدانیات این است که صیغ انشائیه که برای انشاء، نتیجۀ صیغ انشائیه انشاء یک شیءای است، صیغ انشائیه در موارد متکرر همان خاصیتی را دارد که در موارد غیر تکراری دارد و وجدانا ما این را درک می‌کنیم، باید این را تحلیل کنید که نمی‌دانم ملتزم می‌شویم نه این وجدانا این مطلب هست باید بتوانید توجیه کنید. بنابراین این خودش می‌تواند دلیل باشد بر صحت مبنای مرحوم آخوند، بعدا ایشان اشکال می‌کند به مرحوم آخوند که فرمایش شما حداکثر یک وجه ثبوتی است، دلیل اثباتی نداریم، بلکه وجدان اقتضاء می‌کند که مسلک مشهور نه، یک سری نکات وجدانی اینجا وجود دارد این نکات وجدانی که مرحوم آخوند روی این نکات هم تکیه می‌کند، یعنی در واقع مرحوم آخوند برای تحلیل این وجدانیات انشاء را به گونه‌ای تحلیل می‌کند که بتواند این وجدانیات را پوشش بدهد، بحث این است. این یک مطلب.

مطلب دوم این که اما بیع غاصب، ایشان می‌گوید بیع غاصب هم ممکن است ما آن جوابی که مرحوم شیخ انصاری دادند را بدهیم، شیخ انصاری در بیع غاصب می‌فرماید که غاصب خودش را مالک فرض می‌کند از باب حقیقت ادعایی خودش را کسی قرار می‌دهد که حق تصرف در مال دارد، براساس این بنا بر این که مالک هستم معامله را انجام می‌دهد و همین می‌شود مسئله را حل کرد. پس بنابراین همچنان که مالک می‌تواند قصد ایجاد کند این غاصب هم می‌تواند قصد ایجاد کند. ایشان می‌گوید که البته این جواب در غاصب می‌آید نه در فضولی، چون فضولی خودش را مالک فرض نمی‌کند، البته من تصور می‌کنم که در فضولی هم ولو مالک خودش را فرض نمی‌کند، خودش را در این که بتواند معامله کند اختیاردار می‌داند، مالک نمی‌داند ولی خودش را برای خودش یک حق خرید و فروش قائل هست و لازم نیست کأنّ مالک باشد، همین که حق تصرف در مال قائل باشد کفایت می‌کند بر این که بتواند انشاء بکند اگر این جواب درست باشد، حالا من در مورد درستی و عدم درستی این جواب هم صحبت دارم. آقای روحانی بعد می‌فرماید که این فقط بحث بیع غاصب را به این طریق ما می‌توانیم حل کنیم ولی سائر اشکالات را سر جای خودش باقی می‌ماند و بعد ایشان در مقام بیان یک پاسخی برمی‌آید که بتواند سایر اشکالات را پاسخ بدهد. حالا بعد توضیح خواهم داد که اگر این پاسخ دیگری اگر ایشان بخواهد پاسخ بدهد همۀ مطالب را باید با این پاسخ بدهد، حتی بیع غاصب را. بیع غاصب بدون اضافه کردن این پاسخی که اینجا ایشان مطرح می‌کند پاسخ مرحوم شیخ درست نیست، باید این پاسخ ایشان مطرح بشود حالا توضیحش را عرض می‌کنم. ایشان می‌گوید که انشاء آقایان تعبیر می‌کنند که انشاء این هست که استعمال اللفظ بقصد ایجاد المعنی فی عالمه، یک همچین تعبیری کردند. اینجا ما می‌گوییم کلمۀ قصد اینجا معنایش داعویت و هدف غایی شیء نیست بلکه یک معنای دیگری هست که آن معنا در این مواردی که ما می‌دانیم آن اعتبار عقلایی بر انشاء ما بار نمی‌شود هم وجود دارد. ایشان می‌فرماید که اگر مراد از قصد آن معنای داعی باشد، علت غایی باشد، علت غایی آقایان فلاسفه گفتند دیگر، علت غایی تصورش مقدم بر شیء است، خودش مؤخر از شیء است، پس در جایی که ما می‌دانیم خودش تحقق ندارد نمی‌تواند علت غایی باشد، بنابراین معنا ندارد که در جایی که علم به عدم تحقق اعتبار عقلایی داریم آن تحقق اعتبار عقلایی داعی و علت غایی مُنشأ از انشائش باشد. ولی ایشان می‌گوید نه مراد از انشاء این هست.

«بل‏ المراد به‏ استعمال‏ اللفظ في مقام إيجاد المعنى في وعائه المقرر له.

و المقصود به ان يكون المنشئ بإنشائه في هذا المقام و بهذا الصدد- لا أن يكون غرضه ذلك-»

که در این مقام باشد و به این سدد باشد نه این که غرضش این مطلب باشد. بنابراین مُنشا چیزی را انشاء می‌کند که اگر سائر شرایط ضمیمه به او بشود اثر بار بشود. ایشان می‌گوید انشاء لازم نیست به علت تامۀ شیء تعلق بگیرد. انشاء به جزء العله هم می‌تواند تعلق بگیرد. وقتی انشاء به جزء العلة تعلق گرفت در واقع مُنشا یک چیزی را ایجاد کرده که لو انضم الیه سائر الاجزاء لاثر. لازم نیست بالفعل اثر داشته باشد، ولی همین که این قضیۀ شرطیه صدق کند که اگر سائر شرائط منضم شود تأثیر می‌پذیرد، همین مقدار کافی هست برای این که انشاء صدق کند. بعد با این بیان می‌خواهند اشکالات را پاسخ بدهند. به نظر می‌رسد اگر شما قصد را در این تعریف استعمال اللفظ به قصد ایجاد المعنی فی عالم، قصد را به همان معنای غرض بگیرید و قصد را از معنایش منسلخ نکنید آن جواب مرحوم شیخ انصاری فایده‌بخش نیست. مجرد این که مُنشا خودش را مالک فرض می‌کند آن کافی نیست خب مالک فرض بکند مگر مالک فرض کردن کافی هست برای این که بتواند تملیک کند؟ چون فرض این هست که غرضش ایجاد آن اعتبار عقلایی است، اعتبار عقلایی موضوعش مالک حقیقی است نه مالک ادعایی. من مجرد این که ادعا بکنم مالک حقیقی می‌شوم، این که نمی‌شوم، پس چجوری قصد تحقق اعتبار عقلایی می‌خواهم داشته باشم. این چجوری معنا دارد؟ حالا بعد این را می‌خواهم توضیح بدهم که اصلا کلام مرحوم شیخ برای حل مشکلی که ایشان دنبالش هست نیستش، آن برای حل یک مشکل دیگر است، یک مشکل دیگری را اینجا می‌خواهد حل کند و در آن مقام این حقیقت ادعایی را ایشان مطرح کرده و آن فرق دارد اصلا کلام مرحوم شیخ را اینجا آوردن اصلا به جا نیست. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید که ببینیم این فرمایشاتی که ایشان آوردند این فرمایشات درست هست یا درست نیست، این تعبیری که ایشان می‌گوید فی مقام الایجاد معنی، قصد را به معنای فی مقام ایجاد المعنی معنی کردن آیا صحیح هست یا صحیح نیست این بحثی است که ان شاء الله فردا در موردش صحبت می‌کنیم. خیلی از نکات این بحث اصلا باید باز بشود، من امروز در مقام بیشتر توضیح بودم، در مقام تحلیل قضیه نبودم. حالا فردا اینها را یکی یکی باز می‌کنیم که اصلا چی ایشان می‌خواهند بفرمایند و بببینیم آیا می‌توانیم با فرمایشات ایشان موافقت کنیم یا نمی‌توانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد